

# رویا هیچ وقت تمام نمی شود

تخته‌رنکش را امتحان کرده است. می‌گویند ارتباط شما با او طی فیلم‌برداری همیشه راحت نبوده است. امروز ارتباطتان چگونه است؟

می‌دانید، ما یازده سال پیش، قبل از قصه عامه‌پسند برای اولین بار با هم آشنا شدیم. در یک کافه با هم قرار داشتیم و تا آن روز همدیگر را ندیده بودیم. بعد از سه ساعت هنوز در همان کافه در حال بحث بودیم. به نوعی، بحثی را که آن روز شروع کردیم، هیچ وقت تمام نشد؛ همیشه با هم حرف می‌زنیم، بحث می‌کنیم، به هم بد و بی‌راه می‌گوییم، می‌خندیم، یکی به دو می‌کنیم، جر و بحث می‌کنیم، تبادل نظر می‌کنیم. درست است، لحظات مشکلی موقع فیلم‌برداری وجود داشت، چون کوننتین سرسخت و متوقع است، من هم درکش می‌کنم؛ اما فکر می‌کنم برای درک ارتباط ما کافی ست فیلم را ببینید. چیزی که ما را با هم جمع می‌کند، بر پرده سینما دیده می‌شود. تصاویر بیل را بکش بهترین ترکیب من و او است.

فیلم‌برداری پنجاه هفته طول کشید و با صحنه‌های طاقت‌فرسای فیزیکی همراه بود. آیا این امر شیوه کاری شما را تغییر داد؟

درواقع اولین بار بود که سر صحنه چنین فیلم‌برداری طولانی و همراه با فعالیت فیزیکی حاضر می‌شدم و وقتی شما نقشی را هر روز آن هم به مدت طولانی، بازی می‌کنید، در آخر احساس می‌کنید واقعاً دارید به جای او زندگی می‌کنید. مطمئناً همه چیز از قبل در فیلم‌نامه نوشته شده بود، اما من واقعاً این احساس را داشتم که صحنه‌ها را حین فیلم‌برداری، تجربه می‌کنم. مدت استثنایی فیلم‌برداری هم باعث

فاصله بین اکران دو قسمت برای تان چه طور گذشت؟

کمی عجیب بود؛ کار من تمام شده بود، اما مردم فقط یک بخش آن را دیده بودند و این اتفاق کم پیش می‌آید. چون تمام ابعاد شخصیت من در بیل را بکش در قسمت دوم خود را نشان می‌داد. قسمت اول صحنه‌های اکشن زیاد و دیالوگ‌های خیلی کمی دارد، درحالی‌که قسمت دوم به احساسات پیچیده‌تر و به نوعی عمیق‌تر میدان می‌دهد. خلاصه این‌که بی‌صبرانه منتظر نمایش قسمت دوم بودم. تقریباً مثل این بود که وقفه‌ای به مدت شش ماه را تجربه کردم... (می‌خندد)

آیا طی این وقفه ارتباطتان را با کوننتین تارانتینو حفظ کردید؟

نه چندان. فکر می‌کنم خیلی به خاطر ندوین قسمت دوم سرش شلوغ شده بود، چون می‌خواستند آن را بهار روی پرده بیاورند و مهلت خیلی کمی داشتند. به علاوه، تنها چند روز است که من تارانتینو را کشف کرده‌ام و درعین حال ستوده‌ام. به نظر من در بهترین معنای کلمه، این تارانتینوی ناب است که من به‌تازگی کشف کرده‌ام.

آنچه را که «تارانتینوی ناب» می‌نامید، چگونه تعریف می‌کنید؟

گفتن‌اش سخت است. کوننتین آدم منحصر به فردی ست و این در فیلم‌هایش دیده می‌شود. پیشگوست. می‌داند چه طور از وحشت، زندگی، زبان، طنز، ریتم و وقایع استفاده کند و به علاوه شیوه مخصوص خودش را در گنجاندن سکانس‌های عاطفی در غیرمنتظره‌ترین لحظات دارد. در قسمت دوم هر چه را که امضای فیلمساز به حساب می‌آید، می‌توان دید. تارانتینو در آن، همه رنگ‌های

اوما تورمن، قهرمان زن فیلم عظیم بیل را بکش. فیلمی با یک سال فیلم‌برداری و دو بخش دوساعته. زنی که اکثر نماهای فیلم را به خود اختصاص داده است. تورمن با تجسم نقش عروس جلوی دوربین هیجان‌انگیز کوننتین تارانتینو، مطمئناً بزرگ‌ترین نقش زندگی‌اش و نیز یکی از حیرت‌انگیزترین نقش‌های زن را که در سال‌های اخیر بر پرده سینما دیده شده، بازی کرده است. ده سال بعد از قصه عامه‌پسند، اوما تورمن با کوننتین تارانتینو زوجی مرموز را تشکیل می‌دهد؛ از آن زوج‌هایی که تاریخ سینما را در می‌نوردند. تارانتینو دوست دارد باز هم تکرار کند: «او دیرترش من است و من یوزف فون اشتربنبرگ او». یک کیمیاگری غیر قابل وصف... حتماً می‌دانید که بیل را بکش از بحثی بین فیلمساز و بازیگر حین فیلم‌برداری داستان عامه‌پسند به وجود آمد و یک دهه از این ماجرا می‌گذرد. با دیدن قسمت اول، ممکن است فکر کنیم فیلم داستان بسیار ساده انتقام با چاشنی فراوان است. اما با دیدن قسمت دوم از خود می‌پرسیم آیا از ابتدا ماجرای فیلم، تعریف یک داستان عظیم و منحصر به فرد عاشقانه نبوده است؟ وقتی اوما تورمن را در زندگی معمولی می‌بینیم، پخته‌تر از حد تصورمان به نظر می‌آید، اما به همان اندازه پرنرزی‌ست که بر روی پرده دیده‌ایم. می‌گوید: «همیشه خیلی انرژی داشته‌ام. این هم خوش‌شانسی من است و هم مشکل من، چون نمی‌توانم سر جای خودم آرام بگیرم». تند حرف می‌زند، خیلی تند. مصمم است و شخصیت محکمی دارد. در ۳۴ سالگی دیگر بازیگری جوان نیست، اما به نظر می‌رسد هنوز خیلی تا تحقق همه آن چه قادر به انجام‌شان است، فاصله دارد.

شد این اتفاق برای من حالت خاص‌تری داشته باشد.

**آیا تارانتینو با بازیگرهای خیلی مقتدرانه برخورد می‌کند؟ خیلی با او در مورد شخصیت «عروس» بحث و تجزیه‌تخلیل کردید؟**

مسئلاً با هم حرف زدیم، اما نه خیلی. در واقع، این‌که می‌دیدم چه‌طور فیلم‌نامه را می‌نویسد و داستان را شکل می‌دهد، خیلی به من کمک کرد که عملکرد و روان‌شناسی نقش‌ام را بفهمم. به‌نوعی شاهد تولد این نقش بودم. از آن به بعد، کار من تجسم نقش بود و این‌که به آن گوشت و پوست بدهم. در مورد احساسات «عروس» و انگیزه‌هایش موقع نوشتن فیلم‌نامه با هم صحبت کرده بودیم. اما عملاً دیگر موقع فیلم‌برداری در این مورد حرف نمی‌زدیم. به‌هر حال سر صحنه، کوننتین در بعضی صحنه‌های درگیری، بیش از اندازه من را تحت نظر داشت. به‌ویژه از من می‌خواست که خشونت و سرسختی‌ای را نشان دهم که قبلاً هرگز بروز نداده بودم. گاهی دقیقاً می‌گفت: «خشن‌تر باش، باز هم خشن‌تر». وادارم می‌کرد به‌نحو احسن این صحنه‌های خشن را اجرا کنم. در عوض وقتی موضوع مربوط بود به احساسات عاطفی، مخصوصاً در صحنه‌های پایانی فیلم، من را آزاد گذاشت.

**بازی این همه صحنه‌های نبرد برای یک بازیگر زن خیلی غیر معمول است. حتماً قبل از شروع فیلم‌برداری مدت زیادی مشغول آماده‌کردن خودتان بودید.**

اول کوننتین می‌خواست خودش نقش استادپی می (Pei Mei) را در قسمت دوم بازی کند. اما ترسید که این امر مانع تمرکزش بر میزانشن شود و دست‌آخر صرف‌نظر کرد. [گوردون لی یو (Gordon Liu) این نقش را به‌عهده گرفت]. اما کوننتین قبل از فیلم‌برداری تمرین را با ما شروع کرده بود و چون خودش هم با ما بازی می‌کرد، توانست بفهمد چه قدرتی برای این کار لازم است. واقعاً صحنه‌های نبرد، فعالیت بدنی خیلی زیادی می‌طلبیدند که معمولاً از بازیگرهای زن چنین چیزی را نمی‌خواهند. طاقت‌فرساترین صحنه برای من، نبرد بزرگ با ۸۸ رقیب در پایان قسمت اول بود. فقط برای همین سکانس هشت هفته فیلم‌برداری کردیم! بعد از این سکانس، همه نبردهای دیگر برایم آسان بودند. سر صحنه می‌رسیدم و می‌گفتم: «خب، حرکت چیست؟» و در دم، فیلم می‌گرفتم. مهارت زیادی پیدا کرده بودم و یک حرفه‌ای واقعی شده بودم! خب، آیا مردها هم به همین شکل به این مهارت می‌رسند؟ مطمئناً، حتی اگر این نقش برای او هم سخت باشد. اما کوننتین هیچ‌وقت کاری نکرد که من احساس کنم باید مثل مردها عمل کنم. برعکس، او می‌خواست یک زن تا صحنه‌های آخر همه این سختی‌ها را پشت سر بگذارد. این همان چیزی



بود که او را به هیجان می‌آورد و البته نتیجه کار را قوی و اصیل می‌کرد. من هیچ وقت فیلمی با قهرمان زنی مثل «عروس» ندیده‌ام. عشقی که تارانتینو نسبت به سینما دارد، دقیقاً بر پرده سینما معلوم می‌شود. آیا این عشق به همان شکل سر صحنه هم احساس می‌شد؟ معلوم است که عشق زیادی برای فیلمسازی دارد. او به عنوان کارگردان کاملاً رها، پرشور،

همه چیز بستگی به نگاهش دارد. بنابراین صحنه‌هایی که می‌گیرد، الزاماً به خودی خود قانع‌کننده نیستند... این را همان موقع ساخت قصه عامه‌پسند فهمیدم. در بعضی سکانس‌ها، مثل همانی که من در آن بیش از حد مواد مخدر استفاده می‌کنم، به خودم گفتم: «آیا واقعاً روی پرده درمی‌آید؟» این همان جنبه مهیج کوننتین است: او واقعاً تا آخرین حد پیش می‌رود. آدم فکر می‌کند یا هیچ چیز از آن در نمی‌آید یا خیلی

**در شروع کار نمی‌فهمیدم چه می‌کنم؛ مثل بچه‌ها بودم. بچه‌ها اغلب بازیگرهای عالی‌ای**

اعتماد کنیم. از این نظر، کار با کوننتین واقعاً یک تجربه است. گفتید که طاقت‌فرساترین صحنه در قسمت اول، نبرد بزرگ پایانی بود. در قسمت دوم چه طور؟ صحنه‌های زیادی بودند. در واقع هیچ چیز در این فیلم آسان نبود... (می‌خندد) صحنه درگیری در کاروان با داریل (هانا) خیلی سخت بود. فقط برای همین صحنه سه هفته کار کردیم. اما فکر



علاقه‌مند و وحشی‌ست، یعنی هیچ اصل از پیش تعیین شده‌ای ندارد. البته به همین دلیل هم گاهی مشکل می‌شود او را درک کرد. یک وقت‌هایی با خود می‌گوییم: «امیدوارم کوننتین عقل‌اش را از دست نداده باشد و از این حالت در بیاید». چون با وجودی که حساسیتی باورنکردنی و طنزی خیلی ظریف دارد، اما

پیش‌پافتاده می‌شود. و بعد می‌بینیم که شیوه‌ای که با آن به صحنه شکل می‌دهد و برایش ریتم به وجود می‌آورد، نتیجه را باورنکردنی و کاملاً اصیل می‌کند. او استعداد عجیبی در تبدیل ساده‌ترین چیزها به چیزهایی کاملاً فوق‌العاده دارد. همچنین وقتی با او کار می‌کنیم باید بتوانیم با دآوری خاص او کنار بیاییم و کورکورانه به او

**هستند. آن‌ها بازی نمی‌کنند بلکه واکنش نشان می‌دهند. من هم کمی این طوری بودم.**

می‌کنم بدترین صحنه همانی بود که مایکل مدسن، من را زنده زنده دفن می‌کند: حبس، ترس از حبس صرف‌نظر از خاکی که رویم ریخته می‌شد، خیلی وحشتناک بود. یک روز خیلی ترس برم داشته بود. در تابوتی زندانی بودم که درست به اندازه من ساخته شده بود، طوری که حتی نمی‌توانستم شانه‌هایم را تکان

دهم. یک لحظه فکر کردم هوا به من نمی‌رسد. شروع کردم به فریاد کشیدن. از توی تابوت بیرونم آوردند و اکسیژن به من رساندند. واقعاً روز بدی بود... (می‌خندد).

**حالا بگو بید صحنه مورد علاقه‌تان در قسمت دوم کدام بود؟**

صحنه‌های زیادی از فیلم را به دلایل متفاوتی دوست دارم، اما صحنه‌ای که خیلی دوستش دارم آن شبی است که من با دختر بچه روی تخت هستم؛ شبکاسی کاملاً آرام، کاملاً ساده و در عین حال خیلی زیباست. این که کوئنتین بتواند در فیلمی چنین لحظه‌ای چنین آرام به وجود بیاورد، برای ما شگفتی‌آفرین است و برای او یک موفقیت بزرگ.

**آیا فکر می‌کنید «عروس» شخصیتی است که در بین نقش‌های قبلی‌تان بیش‌ترین انرژی را از شما گرفته است؟**

هر شخصیتی پیچیدگی خاص خودش را دارد، اما در واقع، «عروس» قطعاً یکی از بزرگ‌ترین مبارزاتی بود که باید از پس‌اش برمی‌آمدم. فقط به این دلیل که اولین بار بود نقشی را بازی می‌کردم که اختصاصاً برای من نوشته شده بود. معمولاً، فیلم‌نامه که تمام می‌شود آن را به بازیگر می‌دهند. اما در مورد بیل را بخش از اولین روز نگارش، من با فیلم‌نامه همراه بودم و تمام مراحل پیشرفت‌اش را دنبال می‌کردم و این اتفاق نادری است. هیچ‌وقت چنین تجربه‌ای نداشتم.

**تارانتینو را در مقایسه با کارگردانان دیگری که با آنها کار کرده‌اید، چه طور تعریف می‌کنید؟**

مقایسه آن‌ها سخت است. من با کارگردانان بزرگ زیادی کار کرده‌ام و هر بار، شرایط کار متفاوت بوده است. فکر می‌کنم چیزی که واقعاً باعث می‌شود کوئنتین منحصر به فرد باشد، این است که با کارش زندگی می‌کند. وقتی با او کار می‌کنیم، این احساس را داریم که عمیقاً از نظر جسمی فیلم را حس می‌کند؛ داخل فیلم است و تبدیل به فیلم خودش می‌شود. او به عنوان یک کارگردان/بازیگر فردی صد درصد متعهد است، همچنین نسبت به شخصیت‌هایی که به وجود آورده و این یک درگیری کامل و مطلق با کار است.

در بیل را بکش بعد از استاد ژاپنی قسمت اول، شما در قسمت دوم مرپی جدیدی به نام پی دارید. آیا در سابقه کاری‌تان، شما هم مرپی و راهنمایی داشته‌اید؟

من کارم را خیلی زود شروع کردم و زمانی معلم نمایش داشتم که چیزهای زیادی به من یاد داد، اما حالا دیگر این‌طور نیست. از آن زمان این موقعیت را داشته‌ام که با رابرت دنیرو، جان مالکویچ، ژرار دی پارديو، گلن کلوز و بازیگرهای بزرگ دیگری کار کنم و همیشه

سعی کرده‌ام از همه نقش‌های مقابلم چیز یاد بگیرم.

**آیا خود را به بعضی بازیگرهای زن نزدیک‌تر احساس می‌کنید؟ وقتی جوان‌تر بودید بازیگر زنی را به عنوان الگو داشتید؟**

من در ماساچوست بزرگ شدم و عادت داشتم بروم سینما. در آن زمان در هر سانس دو فیلم نمایش می‌دادند. همچنین این موقعیت را داشتم که بازیگرهای زن موفق زیادی را ببینم و خیلی از آن‌ها را می‌ستودم؛ از مریل استریپ گرفته تا کاترین هپبرن، همین‌طور اودری هپبرن، جودی فاستر، دبرا وینگر، دایان کیتن و دیگران. فهرست بالا بلندی‌ست و هر اسمی مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد...

**وقتی به سیر کارهای‌تان نگاه می‌کنید، آیا بین فیلم‌های‌تان منطقی یا حداقل پیوندی می‌بینید؟**

من فقط در آن‌ها منطقی شخصی دیوانه‌وارم را می‌بینم (می‌خندد) که توسط میل من به بزرگ شدن، تغییر کردن و انجام تجربه‌های جدید و با عشق من به بازیگرهای دیگر و کارگردان‌ها هدایت می‌شود؛ به علاوه و - مخصوصاً - از طریق کنجکاوی‌ام برای این که ژانرهای مختلف و سبک‌های متفاوت بازی را تجربه کنم. این همان چیزی است که باعث پیشرفت می‌شود. وقتی این کار را شروع کردم آن قدر جوان بودم که حالا کمی احساس می‌کنم تحصیلاتم را در خلال فیلم‌هایی که بازی کرده‌ام، انجام داده‌ام و امروز هم به همین شکل دارم ادامه می‌دهم. دوره کاری‌ام را مثل یک سفر بزرگ، یک جست‌وجو و یک کارآموزی می‌بینم. من هیچ‌وقت خیال ستاره شدن در سر نداشتم. چیزی که توجه مرا جلب می‌کند، کشف است. سینما مرا به دور دنیا برد؛ به اروپا، چین، ژاپن... با فرهنگ‌های مختلفی برخورد کردم، با فیلم‌سازانی با ملیت‌های متفاوت کار کردم، نه فقط با آمریکایی‌ها یا اروپایی‌ها بلکه با هندی‌هایی مثل میرا نایر که با او یک فیلم تلویزیونی را تهیه کردم که او برای HBO ساخت. فوق‌العاده است!

**اولین باری که با هم ملاقات کردیم سر صحنه ماجراهای بارون مان چوسن فیلم تری گیلیام در سال ۱۹۸۷ بود...**

آن موقع من خیلی جوان بودم، هفده سال داشتم...

**در مورد آن موقع چه فکر می‌کنید؟**

آنچه را که برابرم روی داده بود نمی‌توانستم باور کنم؛ من تری گیلیام را دوست داشتم، عاشق فیلم برزیل او بودم و کار با او در این فیلم یکی از شانس‌های زندگی‌ام بود. قبل از آن در دو فیلم سینمایی بلند شرکت کرده بودم که بیش‌تر برابرم به عنوان دو دوره تعطیلات به حساب می‌آمدند تا چیز دیگری. اگر تری را نمی‌دیدم، نمی‌دانم

آیا بازیگر می‌شدم یا نه. بچه که بودم وقتی می‌گفتم می‌خواهم بازیگر شوم، مادرم همیشه به من می‌گفت: «همه می‌خواهند بازیگر شوند، چه ساده‌ای!» بنابراین می‌دانستم کار سختی است. وقتی این کارگردان فوق‌العاده با استعداد، من را برای فیلمش انتخاب کرد و معتقد بود می‌توانم نقش دوگانه رز و ونوس را بازی کنم، به نوعی حاضر بودم از این رؤیا چشم‌پوشی کنم و تحصیلاتم را در دبیرستان ادامه دهم. حتی با وجودی که این دو نقش، سخت‌ترین نقش‌ها نبودند، اما برای من یک مبارزه طلبی واقعی بود. دیدن شیوه کار تری گیلیام و تمام بازیگرهایی که او جمع کرده بود، دیدن همه مسئولان فنی موقع کار مرا ادا داشت تا زندگی‌ام را وقف سینما کنم. این که این جرقه آن موقع زده شد را واقعاً مدیون این فیلم و این گروه هستم، چون اگر در یک سریال آمریکایی بازی می‌کردم، نمی‌دانم در همین راه می‌افتادم یا نه...

**آیا امروز شیوه بازی‌تان نسبت به اوایل خیلی تغییر کرده است؟**

در شروع کار نمی‌فهمیدم چه می‌کنم؛ مثل بچه‌ها بودم. بچه‌ها اغلب بازیگرهای عالی‌ای هستند، چون نسبت به آن چه انجام می‌دهند آگاهی ندارند. آن‌ها بازی نمی‌کنند بلکه واکنش نشان می‌دهند. من هم کمی این‌طوری بودم و گاهی نتیجه فوق‌العاده از آب درمی‌آمد و این هیچ ربطی به کار یا به تکنیک بازی ندارد. بعد از ماجراهای بارون مان چوسن دست به کار شدم. شروع کردم به کلاس رفتن و یاد گرفتن این حرفه. در سال بعد، فیلم هنری و جون را بازی می‌کردم و آن موقع واقعاً به یک ماشین بازی تبدیل شده بودم (می‌خندد). از آن موقع، شانس زیادی داشتم که توانستم با کارگردانان بزرگی کار کنم و در کنار آن‌ها چیزهای زیادی یاد بگیرم. کارگردانانی مثل استیون فریزر (روابط خطرناک)، جان بورمن (همه چیز برای موفقیت)، کوئنتین تارانتینو، بیل آگوست (بینوایان)، رولاند جافی (قتل)، و می‌توانم به شما بگویم وقتی شروع به کار با کارگردانان خوب می‌کنید، بعدش دیگر سخت است از آن چشم‌پوشی کنید.

**آیا امروز هم به عنوان بازیگر رؤیایی دارید؟**

رؤیا که هیچ‌وقت تمام نمی‌شود! چون وقتی در زندگی شخصی‌تان پیشرفت می‌کنید - مثلاً بچه‌دار می‌شوید - تجربه بیش‌تری کسب می‌کنید و بیش‌تر دوست دارید از آن در کارتان استفاده کنید. به همین ترتیب به تدریج که در زندگی پیش می‌روم، چیزهای بیش‌تری را به عنوان بازیگر برای گفتن و تقسیم کردن با دیگران دارم. این حرفه، امتیازی فوق‌العاده است.

مجله استودیو، مه ۲۰۰۴  
ترجمه فرشته میرقادری

یک روز خیلی ترس برم داشته بود. در تابوتی زندانی بودم که درست به اندازه من ساخته شده بود، طوری که حتی نمی‌توانستم شانه‌هایم را تکان دهم. یک لحظه فکر کردم هوا به من نمی‌رسد. شروع کردم به فریاد کشیدن.

